

## سرکوزی مظهر چیست؟

De quoi Sarkozy est-il le nom ? d'Alain Badiou, Ed. lignes 2007

مصاحبه با آلن باديو، فيلسوف فرانسوي (به مناسبت انتشار كتاب «سرکوزی مظهر چیست؟») از فردريك تادئى - ضبط شده از کانال 3 تلویزیون فرانسه 25 اکتبر 2007 - ترجمه ی تراب حق شناس

### یادداشت مترجم:

انتخابات پارلمان اروپا در فرانسه و دیگر کشورهای اتحادیه اروپا در راه است. حزب دست راستی حاکم در فرانسه و رئیس جمهور، نیکلا سرکوزی مانند موعدهای انتخاباتی پیش، به ترس از ناامنی دامن می زنند. حوادثی را که نمونه های فراوان در عرض سال دارد ناگهان بزرگ می کنند، حتی حوادثی را می آفرینند و در بوق می دمند تا ترس را بر مردم غالب کنند، تا آنها به هر خفتی تن در دهند و دم برنیاورند اما رأی «دموکراتیک و آزاد» بدهند! این نکته ای است که افشا شده که همه از آن سخن می گویند اما برای جلب آراء مردم کارایی دارد! ترس بهترین وسیله برای به انقیاد درآوردن مردم و خنثی کردن اعتراض هاست: ترس از جهنم، ترس از خلاف شرع، ترس از ساواک، ترس از کمونیسم (دوران مک کارتیسم و جنگ سرد)، ترس از تروریسم (تجاوز به عراق و...). می دانیم که ترس هم مثل «جنگ نعمت است». حتی وقتی به جنایت هایی مانند 28 مرداد، کودتای اندونزی، دهکده مای لای، گوانتانامو و ابوغریب ... اعتراف می کنند ناشی از «دموکراسی» شان نیست، می خواهند مانند دازدن در ملا عام مایه عبرت باشد و زحمتکشان و ستمدیدگان، همانطور که نیکسون گفته بود بدانند چه در انتظارشان است.

مصاحبه ی زیر به جوانبی از ترس در جامعه و تاریخ فرانسه اشاره می کند از جمله اینکه «پننیسم واقعیت ریشه دار فرانسه از 1815 یعنی زمان بازگشت سلطنت به بعد است. پننیسم مظهر کسانی است که سرسیردگی را بر ناآرامی های داخلی ترجیح می دهند. پننیسم واکنش کسانی است که از آنچه در درون کشور می گذرد ترس دارند و برای مقابله با این ترس، اعمال فشار، اجبار، تبعیض و آزار و شکنجه های جدید را تأیید می کنند. این است پننیسم در عام ترین مفهوم آن. در مورد خود پین مشخصاً روشن شده است که کسانی که از «جبهه خلقی» [ائتلاف احزاب چپ که در فرانسه در 1936 روی کار آمد] شدیداً می ترسیدند سرانجام، اشغال کشور را توسط آلمان بر ادامه مبارزه ترجیح دادند. اما به طور کلی، پننیسم یعنی سیاست ترس».



آلن باديو

ف. ت.: آلن باديو شما فيلسوفی هستيد که هم اکنون بیش از هرکس دیگری مورد انتقاد قرار دارید و شاید هم بتوان گفت که بیش از هرکس دیگری از شما می ترسند. شاید به دلیل نفوذ کلامتان است که از

شما می ترسند. کسی شما را در تلویزیون نمی ببیند. معمولاً توده وسیع مردم نیستند که طرف صحبت شما قرار می گیرند، ولی شما بر دانشجویان و روشنفکران نفوذ دارید. شما استاد فلسفه در «مدرسه عالی نرمال» Ecole normale supérieure هستید و در سراسر اروپا و آمریکای شمالی و جنوبی سمینارهای فلسفی دارید. شما را غالباً با روبسپیر و سان ژوست مقایسه می کنند و بالاخره شما را متهم می کنند که آخرین متفکر انقلابی هستید...

آ. ب.: ولی من کسی را گردن نزده ام

ف. ت.: هنوز نه، مخالفانان می گویند هنوز نه...

آ. ب.: این مقایسه ای است که از بعضی جهات برای یک متفکر امروزین افتخارآمیز است. شما می گویند که از من می ترسند. شاید. چه بهتر. من خودم واقعاً ملتفت نیستم. در حال حاضر به تکمیل آثارم مشغولم، روی تحول فکری خودم کار می کنم و آنچه را که گمان می کنم حقیقت دارد می گویم. این کار من است به عنوان یک فیلسوف.

ف. ت.: وقتی شما را با روبسپیر و سان ژوست مقایسه می کنند، خودتان خوب می دانید که به چه معنا است. می خواهند بگویند شما شاید قادر باشید گردن کسانی را بزنید، شاید هم در نوشته ها تان چنین چیزهایی هست.

آ. ب.: من احساس نمی کنم که وقتی مردم نوشته های مرا بخوانند فوراً برانگیخته شوند که کسی را گردن بزنند. نوشته های من غالباً آثاری است تا حد زیادی پیچیده، فلسفی، تعقلی و مجرد، بیشتر ادامه سنت افلاتون، دکارت، هگل. از اینها گذشته، حقیقت همواره تاحدی ترسناک است. شاید بیشتر حقیقت است که باعث ترس می شود، نه من.

ف. ت.: شما از بازگشتِ خشونت سخن می گویند. آیا این حقیقت است؟ آیا این بدین معنا است که شما خواهان خشونت اید؟

آ. ب.: من از بازگشتِ خشونت سخن نمی گویم. من می گویم خشونت پیش چشم ما حی و حاضر است. این دو یک چیز نیستند. برخلاف آنچه گفته می شود جامعه ما جامعه خشونت است. من به طور روزمره با کارگرانی سروکار دارم بدون کارت اقامت، که در خوابگاه های کارگری سکونت دارند. آنها دائماً در جوی سراپا خشونت که برایشان ایجاد شده بسر می برند. جامعه ما به هیچ رو جامعه ای مسالمت آمیز نیست. اوضاع دنیا از این هم بدتر است. جنگ های بسیار خونین و خشن در قاره آفریقا، در عراق، افغانستان و غیره جریان دارد. من فقط تصدیق می کنم که خشونت پیش چشم ما است و نمی توان خود را به کوچه علی چپ زد که خشونتی وجود ندارد. بنابر این، چه در سیاست و چه در فلسفه، باید درباره این خشونت موجود و عاقبت آن فکر کرد.

ف. ت.: از حرف شما اینطور می شود فهمید که ستمدیدگان در برابر این خشونتی که تحمل می کنند دست به اعمال خشونتی وسیع تر خواهند زد.

آ. ب.: این دقیقاً همان چیزی نیست که من می خواهم بگویم، اما گمان می کنم که به طور کلی، ستمدیدگان تنها یک سلاح دارند که آنها چیزی جز نظم و انسجام شان نیست. آنها چیزی ندارند، پول ندارند، اسلحه ندارند، قدرتی ندارند. تنها نیرویی که می توانند داشته باشند نیروی سازمانیابی شان است و نظم شان. بنا بر این، من آنان را بیشتر به سازمانیابی، انسجام و اتحاد فرا می خوانم تا به خشونت.

ف. ت.: در مورد شما کسانی بدگمان اند که «یهود ستیز» هستید و شما را ملامت می کنند که سمیناری برپا کرده اید برای بحث درباره واژه یهودی.

آ. ب.: نخست اینکه در واقعیت امر، این یک دروغ محض است. من هیچ سمیناری درباره واژه یهودی برپا نکرده ام و دیگر اینکه مایلم روی این نکته بیشتر درنگ کنم که اتهام یهود ستیزی مطلقاً افتزای غیرقابل تحملی است. این کلمه ای نیست که بتوان ساده بر زبان آورد مثل «متعصب»، «شکاک» و امثال آن. این حقیقتاً دشنام است و تأکید می کنم که هرکس مرا یهود ستیز تلقی کند به من دشنام داده است.

ف. ت.: شما کتابی منتشر کرده اید با عنوان «سرکوزی مظهر چیست؟» این پرسش نیست که شما پیش می کشید. این یک کتاب جدید مانند دیگر کتاب ها درباره نیکولا سرکوزی نیست. بنابر این فوراً می توان به سؤال پاسخ داد که به نظر شما سرکوزی مظهر ترس است، مظهر جنگ است. خب، اما ترس از کی؟ جنگ با کی؟

آ. ب.: خب، من فکر می کنم که او مظهر جامعه ای ست که واقعاً می ترسد و خواستار آن است که از او حمایت شود. من احساس می کنم که در این جامعه این خواست وجود دارد که یک زعیم حمایت کننده پیدا شود که توانایی آن را داشته باشد تا علیه کسانی که عامل ترس تلقی می شوند خشونت به کار برد. این ترس به نظر من از آنجا ناشی می شود که فرانسه پس از روزگاری دراز و شکوهمند، امروز قدرتی ست متوسط، با امتیازات و ثروت فراوان، اما قدرتی متوسط در دنیایی که قدرت های نوظهور عظیمی مانند چین یا هند یا قدرت های نیرومندتری مانند ایالات متحده بر آن مسلط اند. بنا بر این، روی هم رفته، آینده فرانسه اطمینان بخش نیست. ما نمی دانیم سرنوشت این کشور به کجا خواهد انجامید. فرانسه می داند که گذشته ای عظیم داشته، اما شک دارد که آینده ای عظیم داشته باشد. این امر احساس ترس بر می انگیزد، احساس در خود فرورفتن، خواست حفاظت شدن، و سرکوزی یکی از مظاهر این پدیده است. رأیی که به سرکوزی داده شد به معنای مطالبه این حفاظت است.

ف. ت.: جنگ چطور؟

آ. ب.: اما جنگ، به نظر من هم اکنون جنگ دوگانه ای در جریان است: از یک سو جنگ در خارج از کشور. هر روز هم بیش از پیش روشن می شود که سرکوزی به معنای پیوستن تدریجی فرانسه به جنگ هایی ست که در دنیا جریان دارد. وارد جنگ شدن در افغانستان، تبعیت از آمریکایی ها در جنگهای شان به ویژه در عراق، و از سوی دیگر جنگ در داخل کشور، جنگی که علیه ناتوان ترین مردم تشدید شده است.

ف. ت.: منظورتان چه کسانی ست؟

آ. ب.: منظورم کسانی ست که برگه اقامت قانونی ندارند، پول ندارند، کسانی که کارشان شاق و برخلاف میل شان است، کسانی که از جاهای دیگر می آیند زیرا آنجا که هستند نمی توانند زندگی کنند. از همه آنان صورت برداری می شود و از آنها می خواهند مقررات تازه ای را رعایت کنند و آنها را زیر یوغ قوانین سرکوبگرانه ای قرار می دهند. قانون CESEDA [قانون ورود و اقامت خارجیان و حق پناهندگی] درباره شرایط اقامت خارجی ها، من تردید ندارم که آن را تبهکارانه توصیف کنم. این قانون تبعیض نژادی ست. قانون آزار و شکنجه است که باید خواستار لغو آن شد. سرکوزی مظهر همه این چیزها ست. فراموش نکنیم که پیش از رئیس جمهور شدن، مدتی طولانی رئیس اداره کل پلیس بوده است.

ف. ت.: وزیر کشور

آ. ب.: بله.

ف. ت.: شما می گوید ترس همان پنتنیسم [پیروی از رفتار و سیاست تسلیم طلبانه ژنرال پین در جنگ جهانی دوم] است. همواره پنتنیسم را بر سر ما می کوبند. آیا روزی پنتنیسم به سر خواهد رسید یا اینکه همیشه و تا کنون وجود داشته است؟

آ. ب.: پنتنیسم به نظر من، واقعیت ریشه دار فرانسه از 1815 یعنی زمان بازگشت سلطنت به بعد است. پنتنیسم مظهر کسانی ست که سرسپردگی را بر ناآرامی های داخلی ترجیح می دهند. پنتنیسم واکنش کسانی ست از آنچه در درون کشور می گذرد ترس دارند و برای مقابله با این ترس، اعمال فشار، اجبار، تبعیض و آزار و شکنجه های جدید را تأیید می کنند. این است پنتنیسم در عام ترین مفهوم آن. در مورد خود پین مشخصاً روشن شده است که کسانی که از «جبهه خلقی» [ائتلاف احزاب چپ که در فرانسه در 1936 روی کار آمد] شدیداً می ترسیدند سرانجام، اشغال کشور را توسط آلمان بر ادامه

مبارزه ترجیح دادند. اما به طور کلی، پنتنیسم یعنی سیاست ترس. و من فکر می‌کنم که سرکوزی نماینده سبک تر چنین جریانی ست.

ف.ت.: شما یک تئوری دارید به نام «*l'invariant*» (تغییرناپذیر). وارد جزئیات نخواهیم شد. این کمی پیچیده است و می‌گذاریم به عهده کسانی که کتاب های شما را می‌خوانند. با وجود این، «*l'événement*» (حادثه) وجود دارد. شما منتظر وقوع حوادث هستید. حوادثی مهم تر از آنچه رخ می‌دهد. در فرانسه می‌توان گفت که از نظر شما آخرین حادثه مهم، مه 1968 بوده است.

آ.ب.: به عنوان حادثه داخلی، فکر می‌کنم آری.  
ف.ت.: شما منتظر حادثه آینده هستید. این حادثه را چگونه می‌توان شناخت، آن حادثه ای که به نظر شما دارد شکل می‌گیرد؟

آ.ب.: من نمی‌دانم که آیا حادثه ای بزرگ و به شکلی بلافاصله دارد شکل می‌گیرد. قبل از تدارک حوادث آینده باید به آنچه در گذشته رخ داده وفادار بود، یعنی مثلاً به مه 1968 وفادار بود و بر این اساس، با ترس اساسی سرکوزی که - همان طور که می‌دانید - می‌گوید: «باید قال قضیه مه 68 را برای همیشه کند» به مخالفت برخاست و به درس های مه 68 وفادار بود.

ف.ت.: ببخشید در وسط کلامتان این نکته را بگویم که در مه 68 گرایش لیبرال - لیبرتر (آنارشستی) و بیشتر بورژوازی وجود داشت. گمان می‌کنم شما با چنین گرایشی توافق نداشته اید. شما بیشتر از گرایش مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی بودید.

آ.ب.: بله. من از گرایشی بودم که می‌کوشید بین روشنفکران، دانشجویان و کارگران و البته مردم عادی رابطه ای و اتحادی بیابد. امروز هم فکر می‌کنم از چنین اتحادی ممکن است که حوادث حقیقی می‌تواند پدید آید. از نقطه نظر داخلی، همیشه مسیرهای تازه ای در خود جامعه وجود دارد. این تلاقی و دیداری ست بین کسانی که به طور عادی یکدیگر را نمی‌بینند. مه 68 در معیاری بزرگ، تلاقی و دیدار بین کسانی بود که در زندگی اجتماعی عادی با یکدیگر دیدار نمی‌کنند و این دیدار است که حادثه می‌آفریند. هر حادثه ای دیداری ست. حادثه عاشقانه یک دیدار است. حادثه تاریخی نیز نوعی دیدار است. دیدار کسانی که عادت به دیدار یکدیگر ندارند.

ف.ت.: منظور چه کسانی هستند الان؟

آ.ب.: فکر می‌کنم بخشی از جوانان، روشنفکران، حقوق بگیران جزء فرانسوی و بعد، بخش دیگری از آنان که قبل از هرکس دیگری مورد شکنجه و آزارند، یعنی آنان که از خارج مرزها می‌آیند و بالاخره کسانی که هیچ نوع اشتغالی ندارند.

ف.ت.: آیا از نظر شما، اینها هستند یا برهنه های (sans-culottes) انقلاب آینده؟ مهاجران، به ویژه غیر قانونی ها، آنان که کارت اقامت ندارند و پناهندگان؟

آ.ب.: من نمی‌دانم که انقلاب آینده جماعت پابرنه خواهد داشت یا نه. هیچ چیز عیناً تکرار نمی‌شود، اما به هر حال، منظورم کسانی ست که هیچ ندارند و برای همه چیز شدن از همه تواناترند که همه چیز شوند. سرود انترناسیونال چنین نغمه سر می‌دهد: «ما هیچ نیستیم، [بیایید] همه چیز شویم!». فکر می‌کنم که حادثه، همانا هیچ بودن و همه چیز شدن است، این است حادثه. کسانی که هیچ بودند، وجود نداشتند، پدیدار نمی‌شدند ناگهان می‌بینیم که وجود دارند و جایگاه اصلی را احراز کرده اند.

ف.ت.: شما از سرود انترناسیونال یاد می‌کنید و کتابتان با این پیشگویی به پایان می‌رسد که آینده از نظر شما کمونیسم است. خوب، کمونیسم از نظر شما، کمونیسم لنین است یا کمونیسم مائو؟ آیا اینها یکی هستند؟

آ.ب.: نه، از نظر من کمونیسمی ست به معنایی عام و تغییرناپذیر. در واقع، کمونیسم برای من، که به همان معنای نخستینی ست که مارکس به آن داده، جامعه ای ست رها از قاعده سود. جامعه ای که در آن، آنچه جست و جو می‌کنند، آنچه انجام می‌دهند، آنچه می‌خواهند یکسره بر اساس منافع فردی یا منافع گروهی تنظیم شده است. این است کمونیسم. کمونیسم همچنین جامعه ای ست که هرکسی دارای

جنبه های متعدد است. یعنی تقسیم کار بین کسانی که روشنفکرند، ثروتمندند و غیره از یک سو و آنان که فرودست اند از سوی دیگر وجود ندارد. این جامعه ای ست که هرکس تا حدی هر کاری می کند. کمونیسم نام یا مظهر چنین چیزی ست. از این نقطه نظر شاید از دیر زمان کمونیسم وجود داشته است. فکر می کنم که حتی در شورش بردگان علیه رومیان، در شورش اسپارتاکوس، عنصری از کمونیسم وجود داشته است. حتی خواست و مطالبه ای وجود داشته که هرکسی در آن به حساب آید، که هرکسی در چهره ای برابر وجود خارجی داشته باشد. این یک ایده است، لازم نیست برنامه داشته باشد، اما بدون این ایده، فکر نمی کنم که زندگی سیاسی هیچ فایده ای داشته باشد. زیرا در غیر این صورت، چیزی جز چانه زدن بین منافع این دسته و آن دسته نیست.

ف.ت: شما به انتخابات و آراء عمومی اعتقاد ندارید؟

آ.ب: انتخابات و آراء عمومی مثل هرچیز دیگری ست. آن را نه بر پایه شکل آن، بلکه بر پایه محتوایش باید سنجید. بگذارید یادآوری کنم که با همه این احوال، آن مجلسی که پتن را در 1940 بر سر کار آورد کاملاً طبق قاعده بود و همین طور مجلسی که هیتلر را در آلمان جمهوری وایمار به قدرت رساند. انتخابات و آراء عمومی می تواند نتایجی کاملاً جالب توجه داشته باشد، همانطور که عواقبی فاجعه بار. این است که من با امر مشخص برخورد می کنم.

ف.ت: کمونیسم هم همین طور است، یک ایده است.

آ.ب: البته.

ف.ت: آن را به طور مشخص بنا بر حجم اجساد کشتگان، شمار زندانیان و گولاگ ها سنجیده

اند...

آ.ب: اما کمونیسم - لنینیسم فرمول خاصی دارد که نمی توان آن را در آنچه می گفتم خلاصه کرد. این کمونیسم فرمولی برای دولت پیشنهاد کرد که حزب واحد بر دولت مسلط باشد. این ابزاری بود برای پیروزی قیام در 1917، اما امروز ما دیگر در 1917 نیستیم. ما مسأله پیروزی فوری قیام نداریم. ما از این چهره کمونیسم رها شده ایم و می توانیم به چیزی که آن را کمونیسم ژنریک نامیده ام برگردیم، یعنی کمونیسم به عنوان ایده تنظیم کننده عمل.

ف.ت: اما این کمونیسم وجود انسان نوینی را اقتضا می کند. این را هم می دانیم که کمونیست ها به انسان طراز نوین اندیشیده اند و به هر حال، چنین است که نسل کشی خمرهای سرخ را توضیح می دهند. آیا فکر می کنید این کمونیسم که شما رؤیایش را در سر می پرورانید مستلزم انسان نوین است؟

آ.ب: نه. به هیچ رو. من فکر می کنم به انسان ها همان طور که هستند باید برخورد کرد. با توانایی هایی که دارند. دو بینش نسبت به قدرت و ظرفیتی که انسان دارد در برابر یکدیگر قرار می گیرند. در واقع، در سرمایه داری مدرن شده این اعتقاد وجود دارد که انسان عمده توانایی آن را دارد که منافع خویش را دنبال کند. اما کمونیسم در گوهر خود این ایده است که انسان توانایی چیز دیگر نیز دارد. او می تواند بدون چشمداشت باشد، می تواند به سازمانی اجتماعی بپردازد که اهداف دیگری داشته باشد، غیر از ادامه یافتن قدرتش. فکر می کنم با انسانی که قادر به چنین چیزی باشد باید کار کرد نه با سر هم کردن افسانه ای انسان طراز نوین.

منبع:

[/http://socio13.wordpress.com/2007/11/08/interview-dalain-badiou-sur-fr3](http://socio13.wordpress.com/2007/11/08/interview-dalain-badiou-sur-fr3)